

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایی (۱)

پنج‌شنبه ۰۸-۰۴-۱۴۳۳؛ ۱۱-۱۲-۱۳۹۰؛ ۰۱-۰۳-۲۰۱۲

I. گشایش

1. ستایش: حمد خدای را که حمد از اوست و بر او از صبح ازل درخشش رخسارش در آینه‌ی احمد تا شام ابد بدر تمام محمّد، و صلوات و سلام سرشار از صفا بر پرچمدار حمد، آن ذرّ یتیم که مصطفی آمد و مبعوث در مقام محمود، و خالص‌ترین درودها و پاک‌ترین تحیات بر اهل بیت پاکداشته او، به ویژه بر آن امام اولیاء و سیّد اوصیاء، علی مرتضی، و بر زوج همسان او فاطمه زهراء، که خدای رحمان حبّ و ودّشان را جای داد در قلوب شیعیان و مؤمنان. شکر و سپاس بی‌کران بر منّتی که جاری فرمود از عین جود در این کمترین جوی آن گاه که نبود، و دم به دم افزود بی چشم داشت سود تا آن که آفتاب روی‌اش این ذره را در ربود، و پهنه سینه را صحنه خیزش امواج دریای قدّم یافت، و زبان را در تاب تا برای محرمان اسرار بازگوید حدیث آن یار، که بر نگرفت نقاب جز از برای احباب در سراپرده‌هایی که حرام است برای اغیار.

در حدیث خوش آن رشک مهتاب به سر شد شب‌های تار تا نفس کشید صبح سپیدار و درخشید حکم بخت بیدار، و در گفت آمدند یاران کامیاب در طلب جلوه‌های جمال یار در فرّ رسولان خوش سیمای و اجابت تقدّم یافته باشد بر دعوتی که داعی‌اش خود مدعوّ است، و احتمال برخاسته باشد از آن میان که اختیار ضرورت یافته است. پس، در پیش نهاده بود بخشش سخاوتمندانه شیخ طایی، "فصوص الحکم"، و با امید به یاری و إلهام خدای تعالی، و با استمداد از ارواح رسولان و اولیاء حقّ، به خصوص سیّد و خاتم آنها، محمّد مصطفی-ص-، که نبی بود آن گاه که آدم بین آب و گل بود، و با استفاده از رشحات جود دریا‌های شهود سلف صالح، همّت گماشتیم بر شرح فصوص الحکم شیخ ابن عربی، و آن را "گریزگاه بی‌گامی: در شرح فصوص شیخ طایی" نامیدیم، و ثواب آن را هدیه می‌نمایم به همه اساتید بی واسطه و با واسطه‌ام، که در این راه از آنها کسب فیض نموده‌ام. باشد که خدای سبحان برگشاید بر ما بابی از إلهام، و بازدارد ما را از لغزش در اقوال و اقلام و اقدام! آمین، آمین، آمین!

و این گشایش در فرخنده سالروز میلاد ابو محمّد، حسن بن علی-ع-، پدر گرامی مهدی این امت مرحومه-عج- روی نمود به روز پنج‌شنبه هشتم ربیع الآخر سال هزار و چهارصد و سی و سه هجری قمری، مطابق یازدهم اسفند سال هزار و سیصد و نود هجری شمسی.

ای شمس و ای قمر تو ای شهد و ای شکر تو
ای عشق بی‌نهای وی مظهر الهی
ای مادر و پدر تو جز تو نسب ندیدم
هم پشت و هم پناهی کفوت لقب ندیدم

(مولانا)

2. درباره شیخ ابن عربی: ابو عبدالله، محمّد بن علی بن محمّد بن أحمد الطائنی الحاتمی، مشهور به "شیخ اکبر" و "ابن عربی"، که نسب او به قبیله حاتم الطائنی می‌رسد، از نسل مسلمانان مهاجر به آندلس (اسپانیا) است، و تولّدش در روز دو شنبه ۱۷ ماه رمضان سال ۵۶۰ هجری قمری در مرسیه آندلس بود، و وفاتش در شب ۲۲ ربیع الآخر سال ۶۳۸ هجری قمری در دمشق واقع شد. بلند آوازی او و ترجمه‌های فراوانی که برای او در دسترس می‌باشد ما را بی نیاز می‌گرداند از پرداختن به ترجمه او در اینجا. مرحوم سیّد جلال الدین آشتیانی- رضوان الله تعالی علیه- نیز در مقدّمه محققانه خود بر "شرح فصوص الحکم" قیصری به جایگاه کتاب فصوص الحکم و افکار شیخ ابن عربی در عرفان اسلامی پرداخته است، و برای اهل تحقیق بهره‌های فراوانی در آن است.

شیخ ابن عربی را آثار فراوانی است، که مهم‌ترین آنها را "فصوص الحکم"، و "الفتوحات المکیّة" دانسته‌اند. آراء شیخ ابن عربی تحسین‌ها و تقبیح‌های فراوانی را بر انگیزخته است، او پیروان نامدار و منتقدان بی‌باک بسیاری داشته است و دارد، از کسانی که کلام وی را مبتنی بر کشف و شهود حقّ می‌دانند تا کسانی که چندان از حقّ و انصاف دور افتاده‌اند و در دشمنی و جهالت و عناد خویش، تجاوزگری را پیشه خود ساخته‌اند و حکم به تکفیر او صادر کرده‌اند. این تجاوزگران بی‌تقوا بدون استثناء هیچ آشنایی و معرفتی نسبت به روح و حقیقت این معارف الهی ندارند و فقط چند جمله محدود را از مجموعه آثار بی‌شمار شیخ، تحریف شده و بریده از قبل و بعد، دست‌آویزی قرار داده‌اند بر نشر عداوت و کینه با اهل حقّ، و امروز آنها چون کلیشه‌هایی خشک و بی‌معنی از دستی به دستی می‌شوند، و حجابی می‌گردند از قهر و غیرت حقّ تعالی و دست غیبی بر دیده‌ها و سینه‌های نامحرمان و مدعیان.

سخن این نیست که تمام آنچه از شیخ به جای مانده است و یا به او منسوب است حقّ محض می‌باشند، که بسیاری از شاگردان و پیروان و شارحان آثار او اشکالات و نقدهایی منصفانه و توضیحات و تکمله‌هایی محققانه بر آراء او داشته‌اند، و

همیشه روش و سیره سلف صالح و عالمان حاذق نسبت به آراء و اقوال یک دیگر چنین بوده است، بدون نادیده انگاشتن و یا کم ارزش و نامود کردن حقایقی که نزد دیگر اصحاب علم و معرفت یافت می‌شود. بسیاری از اشکالاتی که بر آراء شیخ ابن عربی و دیگر اهل الله گرفته می‌شود ناشی از ناآشنایی با مبانی، اصطلاحات، و روش بحث و تحقیق آنان است، که شخص بصیر با کمترین توجه پی به درستی و صحت آنها خواهد برد. مولانا، دفتر دوم مثنوی:

هر کسی را سیرتی بنهادم	هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم	در حق او شهادت و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هند مدح	سندیان را اصطلاح سند مدح

به علاوه، در مجموعه تعالیم و اقوال هر صاحب نظری بعضی از گفته‌ها از اصول و محکّمات بینش او می‌باشند، و بعضی دیگر از فروع و مشتابهات، یعنی سخنانی که به چندین وجه می‌توان آنها را فهمید، و بدون بررسی و تحقیق کامل در نحوه تعامل این اصول و فروع با یکدیگر، درباره هیچ بینش و نظریه‌ای، نباید داوری نهایی کرد و حکم قطعی صادر نمود.

3.

آشنایی اجمالی با فصوص الحکم: در کتاب "فصوص الحکم" بعد از حمد خدای تعالی چنین آمده است: **أما بعد، به درستی که من دیدم رسول الله- ص- را در مبشره‌ای در دهه آخر محرم سال ششصد و بیست و هفت [۶۲۷ ه ق]] در محروسه دمشق در حالی که در دست او- ص- کتابی بود، و مرا فرمود، "این کتاب فصوص الحکم است! بگیر آن را و بپوش آن را سوی مردم تا سود برند از آن!" گفتم، "شنیدن و اطاعت برای خدا و رسول او و صاحبان امر ماست همان گونه که فرمان یافته‌ایم!"**

استاد محمود محمود غراب، نویسنده و محقق مصری مقیم دمشق، در مقدمه کتاب خود، "شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الأكبر"، که تاریخ چاپ اول آن سال ۱۴۰۵ ه ق [۱۹۸۵ م] است، در نسبت این کتاب به شیخ ابن عربی تشکیک می‌کند، و دلایلی را بر می‌شمرد مبنی بر اینکه نسبت تمام آنچه در "فصوص الحکم"ی که در دست ما می‌باشد به شیخ ابن عربی صحیح نمی‌باشد. از آن جمله است اینکه هیچ نسخه‌ای از این کتاب به خط شیخ موجود نیست در حالی که نسخه‌هایی از بسیاری کتاب‌های شیخ به خط خود وی در کتابخانه‌های ترکیه و بغداد موجود است. دیگر اینکه بسیاری از آرای که در فصوص آمده است مخالف است با آنچه در کتاب‌های دیگر شیخ آمده است، که نسبت آنها به او صحیح است.

برای همین، در مقدمه کتاب فوق (ص ۵) چنین می‌گوید:

و از خدا یاری و توفیق درخواست دارم برای شرح کتاب فصوص الحکم، که اعتراض بسیاری از ائمه و اهل علم را بر شیخ اکبر- قدس سرّه العزیز- بر انگیزته است، تا اثبات شود در این شرح آنچه صحیح است نسبتش به شیخ، و تحقیق گردد آنچه در این کتاب آمده است که مخالف آراء شیخ است در کتب دیگرش. (پایان نقل)

این تشکیک چندان قابل اعتناء نیست. اول، به خاطر آن که بسیاری از شاگردان بی‌واسطه و با واسطه شیخ ابن عربی این کتاب را به عنوان کتاب شیخ شرح کرده‌اند. برای مثال، صدر الدین قونوی (ت ۶۷۳ ه ق)، شاگرد و ربیب (فرزند خوانده) شیخ، عقیف الدین تلمسانی (ت ۶۹۰ ه ق)، مؤید الدین جندی (ت ۷۰۰ ه ق)، سعد الدین فرغانی (ت ۷۰۰ ه ق)، و بسیاری دیگر از متقدمین و متأخرین این کتاب را به عنوان کتاب شیخ شناخته‌اند و آن را شرح کرده‌اند. در این میان تنها در مقدمه شرح مولی عبدالرزاق فاسانی (ت ۷۳۰ ه ق) تعبیر "منسوب به شیخ" آمده است، که ممکن است حمل شود به تردید او در نسبت آن به شیخ. در آنجا چنین آمده است: ... [برادران با وفایم از من خواستند] تا شرح نمایم برایشان "فصوص الحکم" منسوب به شیخ کامل مکمل، دریای پنهاور، محیی الملة و الدین، ابی عبد الله محمد بن علی، معروف به ابن عربی طائی حائمی آندلسی، قدس الله روحه... (ص ۳)

این نوع تعبیر شاید بیشتر از روی احتیاط، به خاطر عدم یقین او به صحت این انتساب، بوده باشد. ولی چون شارحان پیش از وی که بعضی از آنها استاد فاسانی بوده‌اند چنین تردیدی را ابراز نکرده‌اند، نمی‌توان در انتساب این کتاب به شیخ تردید جدی داشت. علاوه بر این، استاد محمود محمود غراب خود نیز انتساب بخشی از فصوص را به شیخ می‌پذیرد، و تنها در مورد انتساب آرای شیخ که مخالف است آنچه را در کتاب‌های دیگر شیخ آمده است، و به نظر می‌رسد که در این امر نگرانی او تنها از اعتراضاتی است که به آراء شیخ در فصوص آمده است.

این که نسخه‌ای از فصوص به خط خود شیخ در دست نیست، و آراء شیخ در این کتاب مطابق نیست با آنچه در کتب دیگر گفته است به سادگی قابل توجیه است. چنانچه خود شیخ در مقدمه کتاب می‌گوید، این کتاب را در مبشره‌ای از رسول الله دریافت کرده است. و استاد عارف، آیه الله حسن زاده املی- حفظه الله تعالی- در شرح خود، "مدد الهمم در شرح فصوص الحکم" (پاورقی ۱ ص ۸)، چنین می‌فرماید: "مبشره" یعنی رؤیای بشارت دهنده. در جایی وارد است که به چشم باطن خود دیدم که آن مبشره- رؤیای صالحه- را خدای متعال به من نمود [نه من خواستم]. پس جمال مثالی پیغمبر را دید، نه مادی خارجی را.

هم چنین در شرح کلام شیخ می‌فرمایند (مد الهمم، ص: ۸): فرمود: من رسول الله را در میسرهای دیدم. و این واقعه در محرم سال ششصد و بیست و هفت در شهر دمشق بود و دیدم که در دست رسول الله کتابی بود.

لفظ کتاب اشاره به جمع حقایق دارد، کتاب یعنی مخزن حقایق و آن هم در دست او بود. از آن جهت که در دست خاتم بود مشعر به این است که این کتاب پایدار خواهد بود، زیرا دست مظهر بسط و امید است.

به من فرمود این کتاب فصوص الحکم است. آن را بگیر و به مردم برسان تا از او نفع ببرند. من گفتم: السمع و الطاعة مر خدای و رسول خدای و اولی الامر را آن چنان که به ما امر فرمودند. (یعنی سمع و طاعت آن چنان که به ما امر فرمودند). این بیان عذر خواهی است از ابراز آن چه که یافته، زیرا عارف سالك باید امین الله باشد و اسرار دوست را آشکار نکند. اما عذر خواهی می‌کند که اگر من اظهار کردم به فرمان رسول مأمور بودم.

استاد محمود محمود غراب خود در توضیح وجه تسمیه کتاب "فصوص الحکم" (ص ۶) اشارتی ظریف دارد: این کتاب مورد بحث "فصوص الحکم" نامیده شده است تا اشارتی باشد به اینکه نشأه حکمت‌های وارد در آن کامل است، محکم به نحوی که چیزی برتر از آنها نباشد، و زیادت و نقصانی در آنها نیست، چه آن آسیب رساند حکمت بودنش را، زیرا نسبت "فص" (نگین) به خاتم (حلقه نگین) چنان است که چیزی از آن بیشتر نباشد، بلکه در اندازه و شکل مطابق آن است، چه محل آن از خاتم مثل خود آن است، نه دیگری. پس، مثالی است برای وضع حکمت در محلش، که در آن تثبیت می‌شود و ضایع نمی‌گردد، و این اشارتی است به بخشیده شدن حکمت به اهلش، تا ستم نشوند و ستم نکنند. (پایان نقل)

پس، با در نظر گرفتن رویای بشارت بخش شیخ، امین الله بودن او، و اطاعت محض او از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- در این خصوص، در می‌یابیم که اولاً، شیخ این کتاب را از تالیفات خود ندانسته است تا بخواهد آن را به خط خودش بنویسد، بلکه همانگونه که آن را عالم خیال متصل خود یافته است انشاء کرده است برای شاگردی خاص یا شاگردانش. و ثانیاً، شیخ خود را مأمور دانسته است به اظهار آنچه یافته است حتی اگر مخالف بوده باشد با آراء دیگر او، بدون زیادت و نقصانی. شاید هم بتوان سبب تعبیر قاسانی، "منسوب به شیخ..." را همین دانست که شیخ خود آن را منسوب به خود خوانده است، و این دقت نظری بوده باشد از قاسانی.

آن گاه، بسیاری از طاعنان شیخ داستان میسرّه را بر ساخته شیخ دانسته‌اند و طعن زده‌اند که چگونه ممکن است این کتاب منسوب به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده باشد در حالی که سخنانی سست و گاه مخالف ظاهر و نصّ قرآن کریم در آن است.

پیروان شیخ در برابر این طعن در دفاع از شیخ گفته‌اند که طهارت شیخ بیشتر از آن است که کذبی را به رسول الله- صلی الله علیه و آله- نسبت دهد. از طرفی دیگر، نه شهود شیخ تامّ بوده است، و نه او عصمت داشته است در بیان و القاء شهودش به دیگران. پس، آنچه در فصوص الحکم آمده است متناسب است با مقام خود شیخ، نه در افق خاتمیت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بنابراین، اعتمادی نباید داشت بر هر چه در فصوص آمده است که با کشف تامّ محمدی سازگار نباشد. سرانجام، چه بسا بسیاری از موارد اختلاف با کتاب عزیز و سنت شریف است در ظاهر بوده باشد، با دقت بیشتر سازگار و قابل جمع بوده باشند با کشف تامّ محمدی- صلی الله علیه و آله و سلم-.

هم چنین باید دانست که ابو نصر محمد بن محمد فارابی، معروف به فارابی (۳۳۹-۲۶۰) نیز کتابی دارد به نام "فصوص الحکم"، و نباید آن را با کتاب شیخ اشتباه گرفت.

"فصوص الحکم" ابن عربی مشتمل است بر یک مقدمه و بیست و هفت فصّ، و هر فصّی به نام یک نبی است که در آن حکمت خاصّ آن نبی از منظری شهودی و عرفانی بحث می‌شود.

4. موضوع عرفان: از آنجا که "فصوص الحکم" کتابی در عرفان نظری است، به اختصار می‌گوییم که وجه تمایز آن را از فلسفه و حکمت به موضوع آن دانسته‌اند.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی- متع الله المسلمین بطول بقائه- در این ارتباط چنین می‌فرماید: در عرفان نظری دو بحث است: یکی در اثبات وجوب وجود، و دیگری در شناخت موحد حقیقی و انسان کامل. در قسمت اول، عرفان می‌گوید وجود مساوی با وجوب است و ممکن موجود نیست. فقط واجب هست و تعینات و اسماء او، و آن وجود واجب، وجود مطلق است به معنی لا بشرط مقسمی که اطلاق قید او نیست، یعنی هم با اطلاق سازگار است و هم با تقید. هم چنین می‌فرمایند:

در عرفان مقصود از اطلاق (مطلق بودن) وجود اطلاق لا بشرط مقسمی است، نه اینکه وجود مقید به اطلاق باشد. به عبارت دیگر ذات اقدس اله از آن حیث که موجود است مطلق است و اسماء و اوصاف او تعینات او هستند. پس، حقیقت خارج یک وجود مطلق است که اطلاق لا بشرط مقسمی دارد و بقیه امور تعینات و مظاهر او می‌باشند. لذا، گفته‌اند که وجود مطلق موضوع علم عرفان است و آنچه در شریعت اسماء حسنا حق تعالی نامیده می‌شود محمولات قضایای عرفانی می‌باشند.

.... در کتب فلسفی ۱۹ تقریر طبق تتبع مرحوم آشتیانی برای برهان صدیقین آمده است که همه آنها هم خالی از اشکال نیستند. در تقریر مرحوم آخوند که از اصالة الوجود و تشکیک وجود واجب اثبات می‌شد دو اشکال است: اول آنکه اثبات واجب اولین مسئله فلسفی قرار نگرفته بلکه بر پایه اصول دیگری چون اصالة وجود و تشکیک آن قرار دارد و متوقف بر اثبات آنها می‌باشد ولی اگر این اشکال در درجه ای از اهمیت قرار نگیرد به اشکال دوم می‌رسیم که چون استدلال بر تشکیک وجود مبتنی است بنابراین نتیجه‌اش هم در همان حد است نه بیشتر. از اینرو با این برهان حقیقه مطلقه و وجود مطلق که با آن تمام وجودات دیگر نفی می‌شود اثبات نمی‌گردد زیرا تشکیک وجود یعنی وجود يك حقیقتی است که دارای مراتبی است مرتبه عالی آن واجب و مراتب پائین ممکن هستند و هر دو مصداق وجود هستند؛ در حالیکه عرفان با اثبات حقیقه و هویت مطلقه هر وجود دیگری را نفی می‌کند.

استاد حسن زاده آملی نیز در ممد الهمم (ص ۴۱-۳۸) چنین می‌فرمایند:

حال گفتاری چند از اساتید فن در بیان وحدت وجود می‌آوریم که هم در توضیح آن چه گذشته است و هم برای مباحث آتیّه جدا مفید و لازم است، پس گوئیم:

آن چه جهان را فرا گرفته نیست مگر وجود و به مثل، همان طور که در مبحث علم فرمودند چون علم تعلق به معلوم گیرد خدای را علیم گویند و چون تعلق به مراد گیرد مریدش خوانند و چون تعلق به مبصر گیرد بصیرش خوانند و چون تعلق به مسموع گیرد سمیعش خوانند و همچنین در دیگر صفات، که يك صفت بیش نباشد و متعلقاتش بسیار است. همچنین است در این مبحث که گوئیم به قول عارفی:

مشو أحول، مسمی جز یکی نیست اگر چه ما بسی اسماء نهادیم

آری:

از کران ازل تا به کران ابدی درج در کسوت يك پیر هنش ساخته‌اند

اینک برای تبیین مراد، گفتاری از نسفی در کشف الحقائق و سپس بیانی از حکیم سبزواری در جامع الاسرار می‌آوریم. نسفی گوید:

ما دام که اسم خدای باقی است و اسم تو هم باقی است، بدین سبب اثبات وجود خدای می‌کنیم و اثبات وجود خود هم می‌کنیم و خدا را می‌شناسی، خود را هم می‌شناسی و در مقام شریکی و از مقام وحدت دوری. این معرفت و شناخت تو جز غرور و پندار نیست و این سخن، تو را جز به مثالی معلوم نشود. مثلاً تا دست عزیز، عزیز را اسمی می‌داند و خود را هم اسمی می‌داند بدین سبب عزیز را غیر خود می‌داند و خود را غیر عزیز می‌شناسد. عزیز را ندانسته است و خود را شناخته که اگر دست عزیز خود را ندانسته بودی و عزیز را شناخته بودی بیقین بدانستی که عزیز موجود است و بغیر عزیز چیزی موجود نیست که اگر دست عزیز را دو وجود باشد عزیز را دو وجود لازم آید و این محال است. زیرا وجود عزیز یکی بیش نیست و امکان ندارد که دو باشد پس دست عزیز را بغیر عزیز وجود نباشد. پس بنا بر این اسم سر و اسم پای و اسم دست و اسم روی و اسم جسم و اسم روح، اسماء مراتب عزیز باشند و عزیز اسم جامع باشد. این چنین که مراتب اسمی خود را دانستی، اسمی وجود را نیز همچنین می‌دان که «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» که «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» بدان که اگر کسی از موم صد چیز بسازد و به ضرورت صد شکل و صد اسم پیدا آید و در هر شکلی چندین اسمی دیگر باشد (شکل شیر ساختیم در شکل شیر چندین اسم است مانند سر و گوش) اما عاقل داند که بغیر موم چیز دیگر موجود نیست و این جمله اسمی که پیدا آمده، اسمی موم است، که موم بود که به جهات مختلف و به اضافات و اعتبارات آمده است.

به هر رنگی که خواهی جامه می‌پوش که من آن قدر عاقل می‌شناسم

بدان که خلق يك صفت است از صفات این وجود و حیات يك صفت است از صفات این وجود و علم يك صفت است از صفات این وجود و ارادت و قدرت، و جمله صفات را این چنین می‌دان. و سماء يك صورت است از صور این وجود و ارض يك صورت است از صور این وجود و جماد يك صورت است از صور این وجود و نبات و حیوان، و جمله صور را این چنین می‌دان و الله اسم مجموع است و جامع جمله صور و صفات این وجود است.

این است معنی لا اله الا الله و این سخن، تو را جز به مثالی معلوم نشود. مثلاً در من که عزیزم، حیات يك صفت است از صفات من و سمع يك صفت است از صفات من و بصر يك صفت است از صفات من و طب و حکمت و جمله صفات را این چنین می‌دان، و سر يك صورت است از صور من و پای يك صورت است از صور من و روی و پشت و جمله صور را همچنین می‌دان، و عزیز اسم مجموع است و جامع جمله صور و صفات من است. پس عزیز نیست الا جمله. این است معنی «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» و این است معنی، "من عرف نفسه فقد عرف ربّه".

حدیث عاشقان این بد سنایی سخن کوتاه شد الله اکبر

یافت آن که یافت و نیافت آن که نیافت بدان که اگر این وجود به چراغ نسبت کنند این چراغ را مشکات از خود است و زجاجه از خود است و روغن از خود و نار از خود و اگر این وجود را به درخت نسبت کنند این درخت را زمین از خود است و آب از خود و آفتاب از خود و تخم از خود و میوه از خود است و مغز و باغبان و روغن از خود و خورنده از خود

است و اگر این وجود را به انسان تشبیه کنند این انسان را قالب از خود است و روح از خود و عقل از خود و علم از خود و جبرئیل از خود و کتاب از خود و کلام از خود و رسول از خود و نبی از خود و امت از خود و اقرار از خود و انکار از خود است و عاشق و معشوق از خود و دوزخ از خود و بهشت از خود است و آن عزیز از سر همین نظر گفته:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی

اما کلام مرحوم سبزواری:

داد جارویی به دستم آن نگار گفت از این دریا برانگیزان غبار
مراد از جارو "لا" ی نافیه است. (سنایی گوید: لا، نهنگی است کائنات آشام) در لا اله الا الله، و نگار، اهل ذکر که به طلاب حق ذکر می‌دهند، شرط است که از دریای وجود بلا تشبیه غبار امکان را بروید که امکان لا ضرورت است و موصوفش ماهیات و تعینات که عدمی‌اند و مباد که به وجودی بما هو موجود بر زند که وجود از صقع وجوب است چه حیثیت امتناع، عدم است این است که گوید:

عارف حق شناس را باید که به هر سو که دیده بگشاید

در حوائج خدای را ببند جز شهود خدای نگزیند

و این است که همه موجودات مدعی الوهیتند، همه در اثبات الوهیت الله مقهور است و اینکه بعض عرفا گفته‌اند موجودی نیست که پرستیده نشده باشد از برای مشرکی و اختصاص ندارد به آفتاب یا آتش یا گوساله سامری و غیرها کاذب نیست مصدق این معنی این است که خود پرست بدتر است از بت پرست و خود پرستان و تعین پرستان بی‌شمارند، " أَرْيَابٌ مُّتَمَرِّقُونَ

خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ " (۱۲:۳۹) (آیا ارباب پراننده بهترند یا خدای واحد قهار!؟)